

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در اینست که در تراحم بین اهم و مهم به چه دلیل و به چه بیان صناعی، اهم بر مهم مقدم می‌شود؟ طبق آنچه مرحوم آقای صدر فرمودند يك بيان مربوط به مرحوم نائینی و يك بيان مرحوم آقای خوئی است و ایشان می‌خواهند بفرايند ظاهر و واقع این دو بيان دو راه است.

ادامه بررسی کلام مرحوم صدر

ما در بحث دیروز روشن کردیم که این دو راه به يك بيان، منتهی به يك راه می‌شوند ولی مجدداً عرض می‌کنم تا نتیجه‌ی روشن‌تری از این بحث گرفته شود چون در باب تراحم مهم‌ترین مرجع این است که در دوران بین اهم و مهم، به چه بیانی باید اهم را مقدم کنیم؟

ما باشیم و عبارات فوائد الاصول، نائینی فرمود ما از خود خطاب اهم، خطابى به نام «احفظ قدرتك للأهم» استفاده می‌کنیم و فرمودند نفس خطاب اهم معجز مولوی نسبت به مهم است اما دیگر صحبتی از عقل به میان نیاوردند. همچنین مرحوم نائینی صحبتی از اینکه هر خطابى لباً مقید به عدم الاشتغال بالمساوی یا بالاهم است به میان نیاورد. اما آقای صدر فرمودند این برمی‌گردد به اینکه اطلاق خطاب اهم در فرض اشتغال به مهم باقی است و تقیید نمی‌خورد اما اطلاق خطاب به مهم تقیید می‌خورد.

اولاً این قید لبی عام که اولاً در هر خطابى عقل می‌گوید مکلف باید نسبت به متعلقش قادر باشد و ثانیاً عقل می‌گوید این وجوب و خطاب در صورتی که شما مشغول به مساوی یا اهم نشوید وجود دارد مربوط به مسئله‌ی اشتغال است اما بحث نائینی در اشتغال نیست.

ما وقتی کلام نائینی را قبلاً توضیح دادیم گفتیم نائینی می‌گوید در جایی که متساویین است اشتغال هر کدام معجز از دیگری است اما در جایی که اهم و مهم است خود خطاب اهم معجز مولوی عن المهم است و کاری به اشتغال ندارد. یعنی شما ولو اشتغال به مهم هم پیدا نکنید اما خطاب اهم شما را عن المهم عاجز می‌کند. در ادامه این بحث پیش آمد که لازمه‌اش این است که تعدد عقاب نباشد اما ایشان مسئله‌ی تعدد عقاب را مطرح کرد و اشکالاتی که قبلاً عرض کردیم. پس اولین مطلب ما این است که این بیانی که مرحوم آقای صدر از کلام مرحوم نائینی دارند با آنچه که در فوائد الاصول آمده مطابقت ندارد.

ثانیاً شما مسئله‌ی قید لبی را مطرح می‌کنید و می‌فرمائید اینجا اطلاق اهم مقید نمی‌شود اما اطلاق مهم مقید می‌شود. این به همین

بیان دوم که حکم عقل است برمی‌گردد یعنی شما در نتیجه می‌گوئید عقل می‌گوید اگر یکی اهم است باید او را انجام داد. در مباحث اخیر ملاحظه فرمودید مرحوم آقای صدر چند مطلب را مسلم می‌گیرد؛ يك مطلب اینست که وقتی دو واجب داشته باشیم در صورتی تزاحم بین اینها به وجود می‌آید که هر کدام نسبت به امتثال و اشتغال دیگری اطلاق داشته باشد. بعد اگر توانستیم این اطلاقها را به نحوی درست کنیم فیهما و اگر نتوانستیم سر از تعارض در می‌آورد. ولی اگر گفتیم اطلاق این مقید به عدم اشتغال به دیگری می‌شود اما عکسش نیست یا مشروط به قدرت عقلی را بر مشروط به قدرت شرعی مقدم کردیم اینها این اطلاقها را حل می‌کند.

همه‌ی بحث‌ها اینست که آیا واقعاً این دو اطلاق ثابت است یا نه؟ آیا وقتی مولى می‌گوید صلّ یعنی می‌گوید صل مطلقاً چه مشغول به واجب دیگری هستی یا نیستی! و آیا نسبت به واجب دیگر، مثلاً فرض کنید ازاله‌ی نجاست از مسجد، بگوئی ازل النجاسة عن المسجد، چه مشغول به نماز هستی یا نیستی؟ در بیان اطلاق هم باز به يك سبك واحد وارد نمی‌شوند گاهی اوقات می‌گویند هذا واجبٌ سواءً اشتغلت بواجبٍ آخر أم لا و ذاك واجبٌ سواءً اشتغلت بهذا الواجب أم لا و مسئله را روی اشتغال می‌آورد. گاهی اوقات می‌خواهند اطلاقها را بیان کنند می‌گویند صلّ اطلاق دارد اعم از اینکه ازاله‌ی نجاست واجب باشد یا نباشد، ازل النجاسة هم اطلاق دارد اعم از اینکه صلاة واجب باشد یا نباشد.

عرض ما اینست که این اطلاقها را از کجا آوردید؟ صلّ دلالت بر وجوب صلاة دارد و نسبت به خصوصیات در خود صلاة در مقام بیان است اما اینکه آیا چیز دیگری واجب است یا نه یا شما اشتغال به دیگری داری یا نه ساکت است، یقین داریم مولى از این جهت در مقام بیان نیست. نمی‌شود در قانون، قانونگذار بگوید من این را واجب می‌کنم اعم از اینکه در عرض این چیز دیگری بر تو واجب کرده باشم یا نکرده باشم و به واجبات دیگر نظر ندارد.

روی مبنای امام (رضوان الله تعالی علیه) و مرحوم والد ما (قدس سره) که اینها خطابات قانونیه را قبول دارند مسئله خیلی واضح است. روی مبنای خطابات قانونیه وقتی شارع متعال می‌گوید صلّ خصوصیات و حالات مکلف را در نظر نمی‌گیرد ولی مشهور می‌گویند صلّ اطلاق دارد اعم از اینکه مکلف قادر یا عاجز باشد یا عالم یا جاهل باشد.

اینها خصوصیات مکلف را در نظر می‌گیرند و می‌گویند خطاب نسبت به همه‌ی این حالات اطلاق دارد. در مقابل امام می‌فرمایند در خطابات قانونیه، به خود مکلف توجه نمی‌شود چه رسد به حالات و خصوصیات مکلف. خطاب قانونی همین اندازه است که شارع متعال در قرآن کریم بر لسان نبی یا بر لسان حجت خودش می‌فرماید هذا واجبٌ یعنی در مقام اصل تشریع وجوب برای عملی است و فعلاً کاری به خصوصیات ندارد. لذا می‌گوئیم این خطاب شامل مجنون و صبی، عاجز، مسلمان، کافر و... هم می‌شود.

اما روی مبنای کسانی که خطابات قانونیه را قبول ندارند انصافش این است که چنین اطلاقی نیست. مثلاً مولى بگوید صلّ، بگوئیم صل اطلاق دارد اعم از اینکه هوا گرم یا سرد باشد. واضح است که می‌گوئید اصلاً نظر به گرمی و سردی هوا ندارد چون از این جهت یقین داریم در مقام بیان نیست. به نظر ما در جعل يك حکم و وجوب برای يك واجب، اینکه آیا در عرض این، چیز دیگری واجب است یا نه مد نظر شارع نیست. مثلاً شارع بگوید هذا الامر واجبٌ اعم از اینکه فلان امر واجب باشد یا نباشد آن عمل هم واجبٌ اعم از اینکه این واجب باشد یا نباشد.

در کلمات مرحوم صدر و مرحوم نائینی و البته بیشتر روی کلمات مرحوم صدر این مسئله روشن و مطرح است. می‌گویند اگر دو واجب بخواهند با هم تزاحم کند تا هر دو اطلاق نداشته باشد و ما اطلاق هر کدام را با این قید لبی عام به عدم الاشتغال بالآخر تقیید نکنیم، تزاحم درست نمی‌شود.

ما عرض می‌کنیم نیازی به این حرف‌ها نیست. بحث اشتغال بحثی است که عقل حاکم در اوست. ما با این مطلب مرحوم آقای

صدر که ایشان این را از واضحات می‌گیرد و در بحث‌های بعدی دیدم ایشان برایش برهان اقامه می‌کند مخالفیم. ایشان می‌گویند عقل می‌گوید شارع که این را بر شما واجب کرده در صورتی که شما اشتغال به ضد مساوی یا اهم نداشته باشید.

یعنی ایشان این را به عنوان قید برای دلیل قرار می‌دهد. می‌گوید دلیل ابتدا و به حسب ظاهر مطلق است ولی وقتی توجه می‌کنیم عقل چنین قید لبی برای همه خطابات دارد. قبلاً عرض کردیم نفس اشتغال به تکلیف دیگر عقلاً مانع می‌شود از اینکه خطاب دیگر برایش فعلیت داشته باشد. بله وقتی دو خطاب آمد و هنوز اشتغالی نداشت هر دو فعلیت دارد. ولی وقتی مشغول به یکی شد فعلیت خطاب دیگر ساقط می‌شود نه اینکه بگوئیم او مقید نشده و این مقید شده یا هر دو مقید شدند.

به بیان دیگر وقتی خطاب آمد حاکم به امتثال عقل است. عقل می‌گوید اگر شما از همین مولی واجب دیگر را انجام می‌دهی اشتغال به آن واجب سبب می‌شود که این از فعلیت ساقط شود نه اینکه اطلاقش تقیید بخورد و در زمان اشتغال به دیگری تکویناً عاجز هستی. مرحوم نائینی فرمود هر کدام معجز شرعی از دیگری است در حالیکه صحیح نیست. جایی که هر دو مساوی‌اند شما اشتغال به هر کدام پیدا کردید قدرت تکوینی بر دیگری ندارید، عجز تکوینی پیدا می‌کنید نه عجز شرعی.

در جایی هم که یکی اهم است و دیگری مهم، نائینی دلیل نیاورد فقط فرمود اهم معجز شرعی است، به چه دلیل؟ اگر کلام ایشان به بیان مرحوم صدر برگردد که هر خطابی لباً مقید است این درست است و يك وجه صناعی می‌شود اما دیگر دو بیان نشد و يك بیان است. ضمن اینکه این قید مرحوم آقای صدر را هم قبول نداریم و می‌گوئیم اگر اشتغال به واجبی پیدا کردید تکویناً عاجزید از اینکه واجب دیگر را به جا بیاورد.

عرض ما اینست که در باب اهم و مهم اگر مکلف گوش به حرف عقل نداد و شروع به انجام مهم کرد، اولاً مهم امر دارد و طبق کلام نائینی خطاب اهم مُعْجَز یا مُعْجَز از مهم است. وقتی معجز از مهم هست مهم در مقابل اهم وجوب ندارد. اتفاقاً آقای صدر از نائینی در اجود التقريرات نقل می‌کند که نائینی می‌فرماید نسبت اهم به مهم مثل نسبت واجب به مباح است یا مثل نسبت واجب به مستحب است.

همان طور که مباح و مستحب با واجب نمی‌تواند تراحم کند، مهم هم نمی‌تواند با اهم تراحم کند. لازمه‌ی فرمایش نائینی این است که اگر کسی مهم را انجام داد لغو و باطل باشد چون ایشان خطاب به اهم را معجز شرعی می‌داند.

اما روی مبنای ما از اشتغلت بالمهم این امر صحیح است چون امر دارد. دو واجب داریم یکی اهم است و یکی مهم. از حیث امتثال عقل می‌گوید برو سراغ اهم ولی شما مهم را امتثال کردید. با امتثال مهم تکویناً عاجز شدید از اینکه اهم را به جا بیاورید.

مثلاً اگر قدرت دارید ایستاده نماز بخوانید ولی آمپولی به خودتان بزنید و خودتان را ضعیف کنید به طوری که قدرت اینکه ایستاده نماز بخوانید نداشته باشید. اینجا تکلیف شما به اینکه نشسته بخوانید تبدل پیدا می‌کند و نشسته خواندن نماز درست است. ولی به همین اندازه که آن ملاک اصلی را اختیاراً تفویت کردید معاقب می‌شوید چون به اختیار خودتان آن را تفویت کردید. اینجا نمی‌گویند چون باید ایستاده می‌خواندید و ترك کردید باید عقاب شود بلکه شما را بر تعجیز عقاب می‌کنند.

اهم و مهم هم همینطور است. اگر گفتیم حاکم به امتثال عقل است، عقل در دوران اهم و مهم می‌گوید اهم مقدم است. بحث اطلاق و تقیید را که این بزرگان فرمودند نتوانستیم بپذیریم. نتیجه این می‌شود که اگر مکلف اختیاراً اشتغال به مهم پیدا کرد به این معناست که به دست خودش خود را عاجز از اهم کرده و برای این تعجیز عقابش می‌کنند نه برای تفویت ملاک اهم چون از آوردن آن عاجز است. مثلاً اگر اهم صد درجه و مهم شصت درجه مصلحت دارد. بعد از انجام مهم، 40 درجه‌ی اهم از دستش می‌رود. ما قبول نمی‌کنیم که این را بر اینکه 40 درجه را از دست داده عقاب کنند بلکه چون خودش را از اتیان آن 40 درجه عاجز کرد عقاب می‌شود.

این تحقیق ما در این بحث است و به نظر ما حق همین است.

فرق دوم بین مبنای مرحوم نائینی و بیان آقای خوئی طبق کلام مرحوم صدر این است که طبق بیان دوم که عقل می‌گوید باید اهم را مقدم کنیم بحث وارد و مورد در کار نیست ولی طبق مبنای اول ورود مطرح می‌شود که توضیحش را ان شاء الله خودتان تحقیق کنید.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين